



## ترجمه پژوهی قرآنی

نوشته: حسین عبدالرؤف

ترجمه و تحریر: بهاء الدین خرمشاهی

(بخش نهم)

### فصل دوم

#### ویژگیهای ترجمانی قرآن

#### درآمد

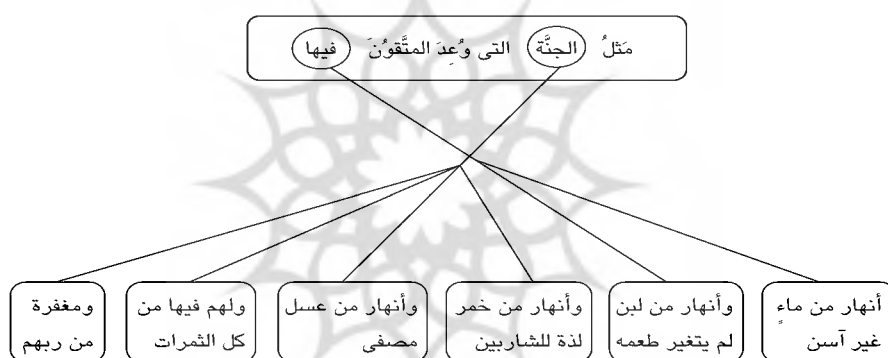
در بخش پیشین از طبیعت فرّار مفهوم معادل بحث کردیم، نیز از این واقعیت که ترجمه، به ویژه ترجمه متون مقدس حسّاسی چون قرآن، مدام در معرض فقدان معادل است که خود ناشی از این واقعیت کلی زبان شناختی است که زبانها از نظر نحوی، معنایی و ادبی با هم فرق دارند. این تفاوت‌های زبانی لاجرم به ترجمه ناپذیری یا ترجمه پذیری ضعیف می‌انجامد؛ یعنی ترجمه تقریبی که در آن تحریف اطلاعات یا بار معنایی در سطح ساختاری / بافتاری، معنایی و ادبی آشکار است. پژوهندگان قدیم و جدید مسلمان، در مواجهه با این واقعیت که ترجمه باعث از دست رفتن معنا می‌شود، از بیم تحریفی که در آن رخ می‌دهد با ترجمه قرآن موافق نبوده‌اند. به نظر می‌رسد که گفتمان قرآن ویژگیهای نمایان زبانی، بلاغی، بافتاری (textural) و آوایی دارد. اینها ویژگیهایی قرآنی است که موانع ترجمه را به بار می‌آورد. بعضی از این ویژگیها در ارتباط میان -زبانی تقلیدناپذیر و تکرارناپذیرند. ویژگیهای گفتمان قرآنی که ذیلاً مطرح می‌شود با آوردن نمونه‌ها روشن می‌گردد و هدف از آن بصیرت یافتن به بافت زبان شناختی، آوایی و بلاغی گفتمان قرآنی است. همچنین در عمل، به نوعی حد و مرز ترجمه پذیری قرآن را بالا می‌برد. این ویژگیهای قرآنی را از طریق چند بار مطالعه کلی قرآن به دست آورده‌ایم.

### ویژگیهای نحوی

گفتمان قرآنی دارای سازه‌های نحوی خاصی است که معماری زبانی جذابی را می‌نمایاند که بازآرایی سازه‌ها نقش معناداری در آرایش درونی و بیرونی آن ایفا می‌کند. ذیلاً شرح این نکته خواهد آمد.

#### ۱. ساختارهای خوشه‌ای

در این نوع سازه‌های تعدیل شده، سلسله‌ای از واحدها متوالیاً به کار می‌رود. در این نوع ساختارها، جملات / عبارات خوشه‌وار، اسم یا جمله اسمیه را روشن می‌سازند. این نکته در نمودار زیر، آشکارتر بیان شده است.



[وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است [چنین است که] در آن جویهایی از آب ناگندا، و جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شراب لذت بخش آشامندگان، و جویهایی از عسل پالوده [روان] است؛ و برایشان در آنجا همه گونه میوه هست، و نیز آمرزشی از جانب پروردگارشان... سورة محمد، ۱۵].

در این نمونه، پدیده زبانی قرآنی کم‌نظیری وجود دارد که تقارن عددی دارد. یعنی کلمه اصلی هر خوشه تقارن عددی دارد، یعنی تعداد حروف متساوی دارد. چهار کلمه اول، هر کدام سه حرف دارد: ماء، لبن، خمر، عسل. در حالی که دو کلمه اصلی آخر هر کدام پنج حرف دارد. یعنی «ثمرات» و «مغفرة».

۲. ساختارهایی که با «حرف» آغاز می شوند

اینها ساختارهایی با حرفهای مستقل، و در عین حال مرتبط هستند:

و الضُّحَى. و اللیلِ إِذَا سَجَى. ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ و ما قَلَى. و لِّلآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُولَى. و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى. و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. و وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ. وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.

[ترجمه ساختار اول: سوگند به روز روشن. و سوگند به شب چون بیارمد. که پروردگارت با تو بدرود نکرده و بی مهر نشده است. و بیشک جهان واپسین برای تو بهتر از نخستین است. و پروردگارت به زودی به تو [مقام شفاعت] می بخشد و خشنود می شوی. - سورة ضحی / ۹۳، آیات ۱ تا ۵].

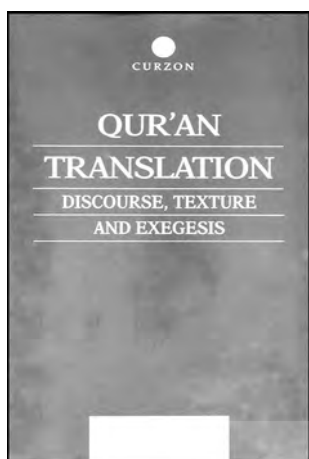
[ترجمه ساختار دوم: آیا یتیم نیافت که سروسامان داد. و تو را سرگشته یافت و رهنمایی کرد. و تو را تهیدست یافت، آنگاه بی نیازت کرد. سورة ضحی، آیات ۶-۸].

[ترجمه ساختار سوم: پس با یتیم تندی مکن. و بر خواهنده بانگ مزن [و او را مران]. و اما درباره نعمت پروردگارت [با سپاس] سخن بگوی. سورة ضحی، آیات ۹-۱۱].

در این ساختار، محتوای بخش اول نصیحت و استمالت نسبت به حضرت محمد(ص) است. در بخش دوم بیان نعمتهای خداوند در حق اوست که با بیانی بلیغ همراه است. در بخش سوم هم سه توصیه به او شده است.

۳. ساختارهای بلند برهان گونه

این نوع، گونه ای برهان و خطاب است، و مقصود از کاربرد آن معمولاً تأیید یا رد یک اندیشه است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»



[آری در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و در کشتی‌ای که برای بهره‌وری مردم در دریا روان است و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته و جانورانی که در آن پراکنده است، و در گرداندن بادها و در ابری که بین آسمان و زمین آرمیده است، مایه‌های عبرتی برای خردمندان است.] (بقره: ۱۶۴).

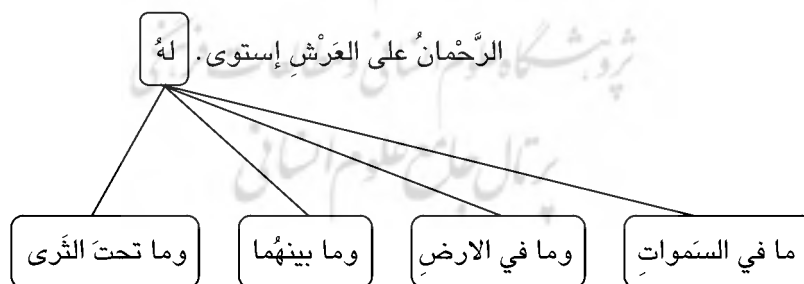
در ساختار قرآنی پیشگفته، بیان برهان‌گونه [برهان نظم] برای نمایاندن آیات یا پدیده‌های شگرف الهی به

کار رفته است؛ این قول با «السموات والارض» آغاز شده و به همان هم - در کلمات نزدیک به آخر آیه - پایان یافته است. این آیه با عرضه‌داشت موضوع، آیات برشمرده را مطمح نظر ما انسانها قرار می‌دهد که اگر خرد می‌ورزیم، بر آنها تأمل کنیم.

#### ۴. ساختارهایی با اطلاعات چندگانه

در قرآن ساختارهای مرکبی وجود دارد که اطلاعات تفصیلی یا اعتقادات را دربر دارد:

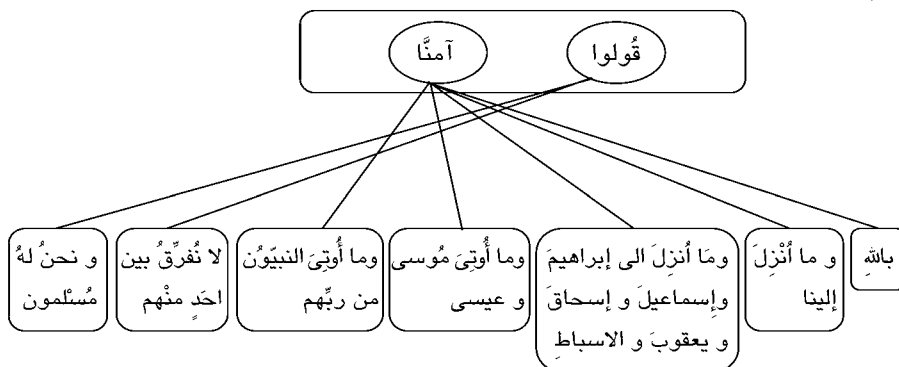
الف) اطلاعات: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**



[خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت. او راست آنچه در آسمانها، و در زمین، و در میان

آن دو و زیر زمین هست].

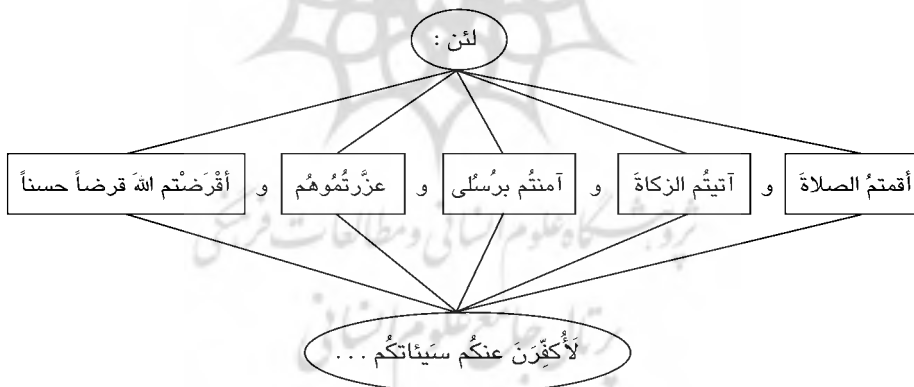
(ب) اعتقادات



[بگویند: به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم، و بین هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم. بقره، ۱۳۶].

(پ) عبارات شرطی

یکی از ویژگیهای گفتمان قرآنی، آوردن ساختارهای شرطی طولانی است، از جمله:



[اگر نماز برپا داشتید و زکات پرداختید و به پیامبران من ایمان آوردید و آنان را گرامی داشتید و در راه خدا قرض الحسنه دادید، سیئات شما را می‌زدایم. - مائده، بخشی از آیه ۱۲].

۵. ساختارهای دارای انجامه - آغازه / آغازه - انجامه متقابل

این گونه پدیده‌های سبکی، متشکل از دو جمله یا شبه جمله است، به نحوی که جمله اول به کلمه‌ای که آن را انجامه (tail) می‌نامیم ختم می‌شود و جمله دوم با همان کلمه که به آن آغازه

(head) می‌گوییم آغاز می‌گردد. ساختارهای مشابهی هم هستند که در آنها به اصطلاح «ردّ العجز علی الصدر» رخ داده است. هدف زبان‌شناختی از تکرار کلمات درون جمله‌ای، کسب انسجام قاموسی بیشتر از حدّ متعارف است، به شواهد ذیل توجه فرمایید.

- «... بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَآلِهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (سوره جمعه، آیه ۵)

- «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره ممتحنه، آیه ۵).

برای فهم سازوکار انجامه - آغازه و آغازه - انجامه و ساخت زبانشناسانه آن، لازم است هر یک از ساختارهای قرآنی پیشگفته را به دو بخش تقسیم کنیم:

بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ (که بخش اول است)

وَآلِهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (که بخش دوم است)

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا (که بخش اول است)

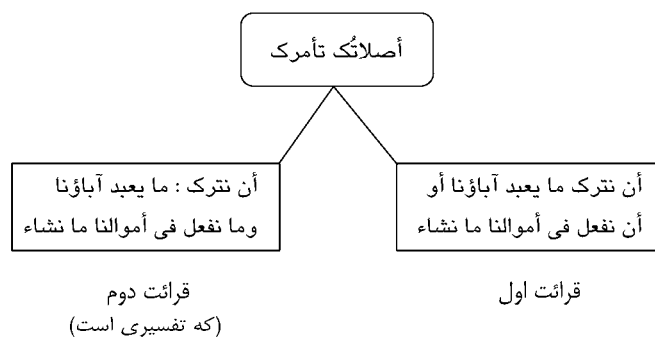
وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا (که بخش دوم است)

در نخستین ساختار قرآنی، انجامه یا ذیل (الله) که در پایان نخستین بخش است، به عنوان آغازه / صدر در آغاز بخش دوم از این ساختار ظاهر می‌گردد. در ساختار قرآنی دوم، کلمه (رَبَّنَا) که در آغازه / صدر نخستین بخش این ساختار ظاهر می‌گردد به عنوان انجامه / ذیل در پایان بخش دوم تکرار می‌شود.

#### ۶. ابهام ساختاری

هرچند این مورد از موارد شایع زبانی در گفتمان قرآنی نیست، ابهام ساختاری، کشف تفسیری دقیق را ایجاب می‌کند، تا بتوان معنای دقیق جمله را در زبان مقصد (ترجمه) تعیین کرد. ترجمه قرآن بدون مراجعه به تفسیرهای قرآن باعث ارتکاب بدعت و بی‌دقتی می‌شود (مقایسه کنید با: Al-Qamari; Rippin 1988;163; Al Zamakhshari 1995, 2:403; Al-Qurtubi 1997, 9:75)

به شواهد ذیل توجه فرمایید: قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ (سوره هود، آیه ۸۷)



قراءة اول) این تحلیل ساختاری نادرست است؛ یعنی اگر به همین شکل به زبان ترجمه (مقصد) منتقل شود. زیرا چنین معنی می دهد که نیایش شعیب به آنان دستور می دهد که آنچه را نیاکانشان می پرستیده اند رها کنند، ولی آنچه می خواهند در اموالشان تصرف کنند. قرائت دوم) این قرائت با تغییر در نقطه گذاری و تغییر کم و کارسازی در عبارات، دارای تحلیل ساختاری درست است؛ زیرا ژرف ساخت عبارت قرآنی را نشان می دهد، و معنای مقصود و درست و دقیق را می رساند. نیایش شعیب آنان را به دو چیز فرمان می دهد: نخست اینکه آنچه را نیاکانشان می پرستیده اند رها کنند، دوم اینکه از تصرف دلخواه در اموالشان دست بردارند.

همچنین در ساختارهایی که ضمیر دارند، گاه با ابهام دستوری جدی مواجه می شویم و علتش ابهام در مرجع ضمیر است.

«...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...» (سورة فاطر، آیه ۱۰)

(سخنان پاکیزه به سوی او [خداوند] بالا می رود، و کار نیک آن را بالا می برد) که ممکن است بعضی «العمل الصالح» را عطف بر «الكلم الطيب» و فاعل «يرفعه» را خداوند بگیرند. از مترجمان برجسته، اسد و عبدالله یوسف علی با توجه به معنای اخیر ترجمه کرده اند، اما الهاللی و خان درست ترجمه کرده اند.

#### ۷. ابهام معنایی

مفسران مسلمان با اجتهاد تفسیری خود تعبیرات و معانی دیرباب بعضی از کلمات قرآنی را عرضه می دارند. این مسئله، ترجمه پذیری قرآن را بالا می برد و معادل‌های مختلفی در زبان

مقصد به دست می‌دهد. این نکته را با ملاحظه شواهد بهتر می‌توان روشن کرد. به نمونه قرآنی ذیل توجه فرمایید.

«فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» (سوره ص، آیه ۳۲)

[سلیمان سرگرم تماشای اسبان شد] آنگاه گفت [دریغا] من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از یاد پروردگارم غافل شدم تا آنکه [خورشید] در حجاب [مغرب] پنهان شد. در این نمونه، منشأ ابهام معنایی کلمه «توارت» (پنهان شد) است. از یک سو ممکن است اشاره به شمس / خورشید داشته باشد که در متن محذوف است. از سوی دیگر زمینه موضوع اقتضای چنین اسم / مرجعی را دارد. از سوی دیگر ممکن است اسم محذوف، «عشی» در آیه قبل باشد. «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصُّفَاتُ الْجِيَادُ» (چنین بود که شامگاهان اسبهایی نیکو بر او عرضه داشتند - «ص»، ۳۱). منابع زیر این ترجمه را تأیید می‌کند.

Arberry 1980, 2:160; Al-Mahalli and Al-Suyuti 1989:456; Al Zamakhshari 1995, 5:92-93; Al-Qurtubi 1997, 15:172).

در هر حال کلمه «توارت» ممکن است راجع به «الخير» (الخیل = اسبان) باشد، و مفسرانی چون زمخشری (همانجا) و قرطبی (همانجا) چنین احتمالی می‌دهند، ولی آن را قول مرجوح می‌شمارند و آن را راجح نمی‌دانند. بعضی از مترجمان قرآن به انگلیسی که طرفدار معنای اول‌اند عبارتند از آربری (Arberry 1980, 2:160) عبدالله یوسف علی، Ali (1983:1225) و هلالی و خان (Al-Hilali & Khan 1983:216). سایر مترجمان، از جمله اسد (Asad 1980:698) و پیکتال (Pickthal 1969:467) طرفدار تفسیر دوم هستند. ترنر (Turner 1997:273) مردد است و با عرضه ترجمه‌ای موسع، مسئله ابهام معنایی را حل‌ناشده باقی می‌گذارد. اسد «الخير» را به جای اسب / اسبان، به «هر آنچه خوب است» ترجمه کرده است که درست نیست.

#### ۸. تقدیم و تأخیر

این گونه ساختارها عناصر دستوری از هم جدا افتاده دارند. این نوع ساختار را می‌توان به دو مقوله تقسیم کرد:

مقوله اول موردی است که می‌توان عناصر جمله را بازآرایی کرد و عنصر مؤخر را مقدم‌تر آورد که جای طبیعی‌تر آنهاست و دستورمندی بیشتری دارد. مراد از دستورمندی،



## ترجمه‌پژوهی قرآنی ۹۹ □

در بعضی ساختارهای قرآنی است که دو حالت مقبول دارد، اگرچه در آنها تقدم و تأخر راه یافته است، نظیر این مورد: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (آل عمران، ۱۵۶، آخرین عبارت آیه). چنان که ملاحظه می‌شود «بصیر» مؤخر واقع شده است و می‌توان آن را در جای طبیعی ترش آورد: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

مقوله دوم در مواردی است که بازآرایی عناصر جمله، ممکن است دستورمندی نامقبول به بار آورد. به این شرح که ساختار قرآنی هرچند دارای تقدم و تأخر است، اما تأخر عنصر مؤخر دستورمند است ولو آنکه از نظر خواننده دیرپذیر باشد. مانند این مورد: «...أَبْتَلِيْ إِبْرَاهِيمَ رِبُّهُ...» (بقره، ۱۲۴) که ترجمه دقیق آن چنین است: «آزمود ابراهیم را پروردگارش». ولی ترجمه طبیعی تر آن: «ابراهیم را پروردگارش آزمود» است. «رب» فاعل مؤخر است و کوشش برای بازآرایی ظاهراً دستورمندتر آن منتهی به این شکل می‌شود: «رَبِّهِ ابْتَلَى اِبْرَاهِيمَ» که حالت طبیعی ندارد، ولذا مقبول نیست.

### ۹. حذف و ایجاز

عناصر محذوف، عناصری از جمله یا عبارت طبیعی است که خواننده، با توجه به زمینه و سبک و سیاق متن، به فقدان آن پی می‌برد. حذف و ایجاز انواعی دارد، ولی بعضی از گونه‌های ذی ربط با ترجمه قرآن از این قرار است:

#### الف) عناصر قاموسی محذوف

مثال: «...وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ...» (نحل، ۸۱): و برای شما تن‌پوشهایی قرار داد که شما را از گرما [و سرما] ننگه می‌دارد. در متن فقط «گرما» آمده است، ولی در ترجمه از آنجا که طبیعت متن راهنمایی می‌کند «و سرما» را مترجم از پیش خود به ترجمه می‌افزاید. یا: «بیدک الخیر...» (آل عمران، ۲۶) خیر [و شر] در دست [قدرت] توست. که «شر» را به قرینه «خیر» در ترجمه می‌افزاییم. یا «وَرَبُّ الْمَشَارِقِ» (صافات، ۵) و پروردگار مشرقها [و مغربها]. در این مورد هم «مغربها» به قرینه «مشرقها» در ترجمه آورده می‌شود.

#### ب) عبارت محذوف

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ...» (آل عمران، ۱۳) (حقاً که در کاروبار دو گروهی که با هم رو در رو شدند مایه عبرتی برای شما بود؛ گروهی در راه خدا می‌جنگید و دیگری کفرپیشه بود...). در اینجا دو عنصر محذوف ملاحظه می‌شود:

نخست «مؤمنه» که جای آن پس از کلمه «فئته» و صفت برای آن است؛ دوم یک عبارت است که بیش با این الفاظ و معانی: «تقاتل فی سبیل الطاغوت» (که در راه طاغوت می جنگید) که جای آن پس از کلمه «کافرة» و وصف آن است.

۱۰. التفات (تغییر خطاب و ضمیر)

این مورد، شایع ترین ویژگی از خصایص گفتمان قرآنی است. در این گفتمان با دو نوع از این خصیصه نمایان التفاتی مواجه می شویم که عناصری چون شخص، جنس/جنسیت و عدد، همچنین آرایش واژگان، کراراً تغییر می کند.

الف) التفات / تغییر شخص و عدد

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْنُّشُورُ»، (و خداوند کسی است که بادهای را می فرستد که ابری را برمی انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی پژمرده می رانیم، و بدان زمین را بعد از پژمردنش زنده می داریم، رستاخیز هم همین گونه است. - سوره فاطر، آیه ۹).

التفات از سوم شخص مذکر مفرد (الله) به اول شخص جمع [نحن / ما] که در درج کلام و ساختار فعل (فَسُقْنَاہُ / فَأَحْيَيْنَا) نهفته است انجام می گیرد. آری ضمیر اول شخص جمع، به صورت مرجع پیشایند (یعنی الله) که اسم مفرد سوم شخص است، ارجاع / بازگشت دارد. همچنین در شاهد مثال دیگر:

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»، (داستان ایشان همچون داستان کسانی است که آتشی افروختند، و چون پیرامونشان را روشن کرد [به ناگاه] خداوند نورشان را خاموش کرد، و آنان را در تاریکیهایی که [چیزی را] نمی بینند رهایشان ساخت)، (بقره، ۱۷).

التفات و تغییر ضمیر در ساختار قرآنی ای که نقل شد از مفرد به جمع است. همچنین در متنی بلندتر - که ذیلاً نقل می شود - تغییر اشخاص و ضمایر مشهود است.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ \* رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ \* رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ \*»

## ترجمه پژوهی قرآنی (۱۰) □

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ...».

(همان کسانی که خداوند را [در همهٔ احوال] ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این را ببهوده نیافریده‌ای، پاکی که تویی، ما را از عذاب [آتش] دوزخ در امان بدار. پروردگارا تو هر کس را که به دوزخ درآوری، خوار و رسوایش ساخته‌ای و ستمکاران یاورانی ندارند. پروردگارا ما شنیدیم [که] دعوتگری به ایمان فرامی‌خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و ما ایمان آوردیم؛ پروردگارا گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را بزدای و ما را در زمرهٔ نیکان بمیران. پروردگارا آنچه بر زبان پیامبرانت به ما وعده داده‌ای به ما ببخش و ما را روز قیامت خوار و رسوا مگردان، چرا که تو خُلف وعده نمی‌کنی. آنگاه پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد که من عمل هیچ صاحب عملی را از شما، چه مرد باشد، چه زن ضایع [و بی‌پاداش] نمی‌گذارم...»، (آل عمران، ۱۹۱-۱۹۵).

در متن منقول تغییر شخص و عدد، از سوم شخص جمع به اول شخص جمع، سپس به سوم شخص جمع و سرانجام به اول شخص جمع ملاحظه می‌شود.

تغییر شخص را نباید از موارد بی‌انسجامی اشاره به خداوند تصور کرد. ما تغییر در شخص را از «من»، «او»، «ما»، «ما را / به ما» و «خدا» به همدیگر می‌بینیم، و واقعیت این است که این تغییرات تصادفی نیست، حتی آنچه «جوازاات شاعری» می‌شماریم هم نیست، بلکه عمدی و آگاهانه است؛ یعنی یک طرح و تعبیهٔ زبانی است برای تأکید بر این اندیشه که «خداوند» شخص نیست، و لذا نمی‌توان فی‌الواقع او را در میان ضمیری که راجع به موجودات محدود و متناهی هستند، محصور کرد. (Asad 1980: ii).

گاه با تغییر حادّی در عدد مواجه می‌شویم: «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْ... \* أَوْلَيْكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ...»، (وکسی که به پدر و مادرش می‌گفت اف بر شما... اینانند که حکم عذاب بر آنان تعلق گرفته است)، (احقاف، ۱۷-۱۸). در این نمونه، تغییر از ضمیر موصول سوم شخص مفرد (الذی) به ضمیر موصول سوم شخص جمع (اولئک) رخ داده است.

ب) تغییر در نظم و آرایش کلمات

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيُهْدِيَكُمْ... وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ... يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...»

(نساء، ۲۶-۲۸).

[گفتمنی است که در ترجمه این عبارات قرآنی به انگلیسی و فارسی فرق بین «یرید الله» و «الله یرید» از میان برمی خیزد. یعنی هر دو به صورت «خدا می خواهد» ترجمه می شود].  
 در این نمونه قرآنی نخستین ساختار با فعل «یرید» آغاز می شود که فاعل آن (الله) به دنبال آن است. دومین ساختار با فاعل «الله» و به دنبالش فعل «یرید» آغاز می گردد. و ساختار سوم هم مانند ساختار اول است.

پ) تغییر لحن

در ساختارها و سبک و سیاق جملات قرآنی اغلب با تغییر لحن مواجه می شویم. از جمله: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى... \* وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ \* وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ \* وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا...».

(و در صور دمیده شود، سپس هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است، بیهوش شود... سپس بار دیگر در آن دمیده شود... و سراسر عرصه محشر به نور پروردگارش درخشان گردد و نامه اعمال در میان نهند و پیامبران و گواهان را به میان آورند و بین مردم به حق داوری شود و بر آنان ستم نرود. و بر هر کس جزای کردارش به تمامی داده شود، و او [خداوند] به آنچه کرده اند داناتر است. و کافران را گروه گروه به سوی جهنم برانند، تا چون به نزدیک آن رسند، درهایش گشوده شود و نگهبانان آن به ایشان گویند...، (زمر، ۶۸-۷۱).

متن منقول از سوره زمر، تغییر لحن کم نظیری از قرآن را می نمایاند. ابتدا با فعل مجهول «نُفِخَ» آغاز می شود، سپس به فعل معلوم «صَعِقَ» می رسد، سپس باز به فعل مجهول «نُفِخَ»، و پس از آن، به فعل معلوم «أَشْرَقَتِ»، و بعد از آن بار دیگر فعل معلوم «يَنْظُرُونَ» به میان می آید. سپس فعل مجهول «وُضِعَ»، سپس باز فعل مجهول «جِيءَ»، باز فعل مجهول «قُضِيَ»، و همچنین فعل مجهول «يُظْلَمُونَ»، و باز فعل مجهول «وُفِّيَتْ»، سپس فعل معلوم «عَمِلَتْ»، باز فعل معلوم «يَفْعَلُونَ»، سپس فعل مجهول «سِيقَ»، سپس فعل معلوم «جاءوا» باز فعل مجهول «فُتِحَتْ» سپس فعل معلوم «قال». و به همین ترتیب معلوم و مجهول درهم تنیده است.

